

سیستم مبتنی بر احزاب و کسب هژمونی

ژاک بیده

مدیر نشریه تئوریک اکتوئل مارکس

من کسانی را کمونیست می نامم که در پراتیک سیاسی خود به مارکسیسم استناد می کنند. من می گویم بفهمم که چرا تئوری آنها هرگز در سطح پراتیکشان نبوده، چرا چیزهایی را که باید برای شان بسیار بدیهی باشد و به ویژه امروز بسیار ضروری ست، پس زده اند و به کتمان فرو برده اند. نظر من این است که تعصب های حزبی ملاحظات طبقاتی را تحت الشعاع قرار داده از دیده ها پنهان کرده است.

ساختار طبقاتی در صحنه سیاسی صرفاً به صورت کج و معوج ظاهر می شود یعنی به نحوی تغییر شکل یافته بر محور راست - چپ، و قاعدتاً بر محوری که یک سوی آن راست افراطی ست و سوی دیگر چپ افراطی. این سیستم مبتنی بر احزاب صرفاً رابطه ای غیرمستقیم و اریب با ساختار اجتماعی برقرار میکند. به همین دلیل برای فهم سیاست نباید از این رابطه حرکت کرد. در این مورد، همچون مارکس در کاپیتال، ابتدا باید از یک ساختار نامرئی پرده برداشت یعنی ساختار روابط طبقاتی را آشکار کرد. من در کتابم: "شرح و بازسازی کاپیتال Explication et reconstruction du Capital" (انتشارات PUF سال ۲۰۰۴) به چنین کوششی دست زده ام که در اینجا به آن اشاره میکنم:

۱- سیستم مبتنی بر احزاب دو وجه دارد: راست و چپ، با گرایش دو قطبی کردن. ساختار طبقاتی نیز کاملاً شامل دو طبقه است یعنی یک شکاف اساسی بین آنان که در بالا قرار دارند و آنها که در پایین هستند بازتولید می شود. اما طبقه مسلط هم، خود بر اساس دو قطب ساختاری استوار است که همانا دو قطب هژمونی سیاسی اند و می کوشند به تناوب در رأس دولت قرار گیرند. این دو قطب را می توان به ترتیب به عنوان قطب بازار و قطب سازماندهی مشخص کرد یا به تعبیر ژرار دو مینیل و دومینیک له وی، "قطب مالکیت و قطب رهبری نام داد. اما آنها که در پایین هستند - یعنی استثمار شدگان، زیردستان، به حاشیه رانده شدگان یا مطرودان - نماینده قطب سوم اند یعنی قطب یک هژمونی بدیل. بنابر این دو طبقه اجتماعی وجود دارد اما سه قطب هژمونی. با عزیمت از این نقطه است که می توان مبارزات سیاسی مدرن را درک کرد و سیاست شناسی استاندارد را که کمونیست ها در غالب اوقات و بیش از حد اعمال می کنند مورد انتقاد قرار داد.

دو مفهوم کلاسیک را باید در اینجا بازاندیشی کرد یکی مفهوم اتحاد (union) و دیگری مفهوم ائتلاف (alliance). اتحاد نخستین وظیفه ای ست که در ساختمان قطب هژمونی از پایین در نظر گرفته می شود یعنی اتحاد بین حقوق بگیرانی که بیش از پیش دچار دو دستگی (dualisé) و انعطاف (flexibilisé) هستند، بین اتباع کشور و مهاجران، بین مردان و زنانی که به اشکال متفاوتی استثمار می شوند، بین کارکنانی که شغل ثابت دارند و آنها که شغلشان موقتی ست یا بیکارند. این مبارزه ای ست که داو آن خود زندگی ست. این مبارزه مربوط است به محتوای تولید، شرایط کار و

شغل، آموزش، بهداشت، کارآموزی، آزادی های مدنی و آزادی های شهروندی. مسأله این است که چگونه این مبارزات را در دنیایی متحد کنیم که دیگر مثل گذشته شرکت های بزرگ و شغل تضمین شده به آن وحدت نمی بخشند. مسلماً این نکته اصلی ست. من مستقیم به این نکته نخواهم پرداخت، بلکه بر شرط دیگری درنگ خواهم کرد که عبارت است از مبارزه هژمونیک پایین یعنی ائتلاف.

ائتلاف نیز امری ست حقیقتاً اساسی. ائتلاف را درست نمی توان پیاده کرد مگر به شرط آن که اختلاف بین دو قطب ارگانیک طبقه مسلط یعنی بین مالکیت و رهبری به وضوح فهمیده شود. این قطب ها در آن واحد هم مکمل و هم به طور نسبی در تضاد با یکدیگرند. مکمل هستند زیرا هیچ استثماری بدون رهبری، بدون صلاحیت انحصاری شده وجود ندارد. در تضاد با یکدیگر اند زیرا مالکیت و رهبری دو قدرت (pouvoirs) متفاوت اند که بر عنوان های اجتماعی متفاوتی استوار اند، که به نحو متفاوتی و بر اساس پویایی های اجتماعی متفاوتی بازتولید می شوند. هر دو قطب می توانند همگرا و متداخل در یکدیگر باشند. با وجود این می توانند توان های (puissances) نسبتاً متمایزی باشند که بر سر قدرت اجتماعی با یکدیگر در نزاع اند و در دوره های زمانی معین جای خود را در رأس دولت عوض می کنند.

می بینیم که دوقطبی شدن عرصه سیاسی نه ناشی از دوگانگی طبقاتی بلکه به دوقطبی بودن هژمونی طبقاتی در بالا مربوط است. اکنون ببینیم اساس این امر چیست؟. من در اینجا تر اساسی مارکس را پیش می کشم که بنا بر آن: سلطه در عصر مدرن نه بر پایه ارجاع به نوعی نابرابری طبیعی بین انسان ها، بلکه بر پایه ارجاع به [مفاهیم] برابری/ آزادی/ عقلانیت استوار است همان گونه که در بازار خودنمایی می کند و به گفته او، آنطور که سرمایه آن را واژگون کرده به ضد خود [یعنی سلطه] بر می گرداند. من تنها این نکته را اضافه می کنم - و از ماکس وبر به بعد کسان دیگری هم چنین نظری داشته اند - که این پدیده "آزادی - عقلانیت مدرن" و واژگونی آن صرفاً ناشی از نهاد بازار نیست بلکه به همان اندازه به شکل عقلانی دیگر از هماهنگی اجتماعی نیز مربوط است که می توان به نحوی انتزاعی آن را سازماندهی تعریف کرد و در اشکال بوروکراسی، اداره، به اصطلاح "صلاحیت"، رهبری و غیره آشکار می شود. کوتاه سخن آنکه بازار و سازماندهی نه صرفاً به گفته هابرماس دو "رسانه"، بلکه قطب های ساختاری اند، دو میانجی تشکیل دهنده رابطه طبقاتی مدرن.

اینها دو قطب "ساختاری" طبقه مسلط اند که به دو قطب هژمونی منجر می شوند. "هژمونی" در اینجا به معنی توانایی هدایت جمعی ست یعنی تظاهر به برآوردن امیدهای کسانی که در پایین اند در عین مهار زدن بر آنان از طریق سازش با قطب دیگر سلطه. قطب مالکیت کارمندان را گرامی می دارد، دست کم برخی از آنان، و قطب رهبری سهامداران را، به ویژه آنها که صاحب بیشترین سهام هستند. آنان که در پایین قرار دارند تنها یک طبقه واحد را تشکیل می دهند که در راستای به هم پیوسته ای توزیع شده اند از یک طرف کارکنان مستقل و از طرف دیگر حقوق بگیران بخش خصوصی یا عمومی. موقعیت هرکدام در این توزیع بستگی دارد به اینکه بیشتر توسط بازار مورد استثمار و تسلط قرار گرفته به حاشیه رانده می شوند یا توسط قطب سازماندهی. اما مطرودان نیز از طریق همین سازوکارهای ساختاری مدرن طبقاتی ست که طرد می شوند، سازوکارهایی که خود تحت الشعاع سازوکارهای سیستم - جهان و پدرسالاری هستند. بنابر این دنیای پایین دچار تفرقه است و حقوق بگیران نیز خود بین مشاغل ثابت و مشاغل بی ثبات و ناروشن تقسیم شده اند. مسأله اتحادی که باید در پایین به وجود آورد از مسأله ائتلاف جدایی ناپذیر است، زیرا آنچه تعیین کننده است پویایی ساختاری فراگیر می باشد.

آنها که در پایین اند، در حقیقت، تنها به این شرط می توانند به هژمونی راه یابند که یک ائتلاف

تهاجمی همراه با قطب رهبری پدید آورند و تا آنجا پیش روند که آن را از قطب مالکیت جدا کنند. هردو قطب مسلط مشابه یکدیگرند به این دلیل که به دو شکل (از نظر شناخت شناسی ابتدائی) هماهنگی اجتماعی یعنی بازار و سازماندهی بر می گردند، اما سرشت واحدی ندارند. قدرت رهبری که به یک صلاحیت مفروض بر می گردد، به ناگزیر از طریق یک گفت‌وگو یعنی بیان علنی هدف‌ها و وسیله‌ها اعمال می‌شود، حال آنکه بازار جز به خود به کسی حساب پس نمی‌دهد. این نوعی توانایی - دانایی ست در معرض نوعی مقاومت و نوعی پذیرش از آن خود کننده و نفوذ کسانی که قدرت توانایی - دانایی بر آنها اعمال شده است. چنین است اساس ائتلاف از پایین.

بنا بر این، هژمونی از پایین دائماً می‌کوشد در ائتلاف با قطب صلاحیت، خود را محقق کند یعنی در یک رابطه پویا که به سوی تملک جمعی، خدمات عمومی و دولت - ملت به مثابه دولت اجتماعی سمتگیری دارد. تمام تاریخ جنبش کارگری و دموکراتیک طی دو قرن با پیروزی‌ها و شکستهایش شاهد این امر است.

آخرین دوره یعنی جهانی شدن که از سالهای ۱۹۷۰ شتاب گرفته است اقتصاد را در مقیاس دیگری بسط می‌دهد یعنی با تخریب ساختارهای دموکراتیکی که در درون دولت - ملتها محقق شده، همان جایی که هژمونی از پایین در رابطه ائتلافی نقش اساسی را بازی کرده بود. در این جابجایی زلزله وار ائتلاف در بالا بین سلطه گران، از طریق نزدیک شدن این دو قطب یعنی اقتصاد مالی و رهبری بازسازی می‌گردد. این ائتلاف تلاش می‌کند نیروی اجتماعی پایین را بپراکند، آن را اتمیزه کند، بین مهاجران پذیرفته شده و طرد شدنی اختلاف بیندازد که خود مقدمه ای ست برای اینکه همه را طرد شدنی ارزیابی کند ولی پایه طبقاتی این قطب مدیریت (management) نیز خود را در معرض تهدید می‌بیند و اینجا ست که دوباره به سوی ائتلاف با پایین روی می‌آورد. سرمایه داری از دست تضادهایش رها نمی‌شود.

۲- از این نقطه است که سیستم احزاب و عرصه سیاسی تحلیل می‌شود. چنین نیست که سه قطب بالقوه هژمونی در سه حزب سیاسی تجسم یابد. تاریخ احزاب سیاسی در رسوب‌های روزگاری دراز و در تقارن‌هایی تاریخی ریشه دارد که شکاف‌های فرهنگی و جغرافیایی پیچیده ای را دوباره تفسیر می‌کند. این تاریخ جزئی ست از تاریخ سیستم - جهان سرمایه داری با گذر از استعمار، مهاجرت، خفقان‌ها و آرزومندی‌های جمعی متفاوت. بنابر این نمی‌توان سه تشکل سیاسی را یافت که منطبق با سه قطب هژمونی باشد. با وجود این، پویایی ساختار طبقاتی ست که با دو قطبی بودنش در بالا تعیین کننده چیزی ست که در صحنه سیاسی عرضه می‌شود.

راست سنتی پایه چندگانه خود را در قطب مالکیت سرمایه داری می‌یابد در اعتماد عامیانه توده به قدرت کارفرما که گویا برای تأمین نیازهای مادی مان توان‌تر از هرکس دیگری ست. راست افراطی هم به دلیل جایگاهی که برای دولت - ملت در سیستم - جهان قائل است به راست سنتی می‌پیوندد.

قطب رهبری و صلاحیت نیز به نحوی یک جانبه در یک حزب معین تجسم ندارد. واقعیت این است که احزاب سوسیال دموکرات همواره به درجات بسیار متفاوت دچار اختلاف نظر بوده اند با دو مقصود (vocation) یکی تناوب در رسیدن به قدرت و دیگری ارائه بدیل.

اما قطب سوم، قطب هژمونی از پایین، از خلال فعالیت‌های حزبی و انجمن‌ها و نیز (مانند دو قطب دیگر) از خلال پراتیک‌های جمعی که در درون نهادهای عمومی بسط می‌یابند شکل می‌گیرد. تنها

اتحاد از پایین است که می تواند شرایط یک ائتلاف تهاجمی را با قطب صلاحیت تضمین کند، ائتلافی که قادر است دو قطب سلطه را از یکدیگر جدا نماید. اما اتحاد بدون این ائتلاف نیرویی نخواهد داشت زیرا فاقد چشم انداز قدرت است.

کارورزان سیستم رسانه ها (مدیاتیک) نقش میانجی را در مصالحه بین دو قطب مسلط ایفا می کنند و همواره رابطه میان ایندو را تسهیل می نمایند.

چهره های صحنه سیاسی - راست، چپ، راست افراطی، چپ افراطی - نشانه هایی هستند که باعث اشتباه می شوند. زیرا نه بر اساس همگرایی این جریان های سیاسی مفروض، بلکه بر اساس هژمونی طبقاتی ست که می توان به تناوب و بدیل اندیشید.

جریان چپ چپ نیروی عمده یک هژمونی از پایین است. این جریان تقسیم شده است به نیروهایی که به تاریخ های متفاوتی وابسته اند، به نیروهایی که سوابق تاریخی شان متمایز از یکدیگر است و آرمانهایی دارند که با یکدیگر قابل مقایسه نیستند یا تمایزشان به ویژه به ریشه های اجتماعی شان است و منافع مستقیم ناهمخوان. هرکدام شعار و خطاب خاصی به کار می برد تا خودستایی خویش را پنهان دارد. اما این ناهمخوانی ها تا حد زیادی امروزین بودن خود را از دست داده اند.

ویران شدن دولت "سوسیالیست نمای" پایان قوت بیستم امروز دیگر داده ها تغییر کرده است. اما همان تضادهای ساختاری برجا مانده اند و از همین تضادها ست که گرایش هایی سر بر می آورد که باعث ایجاد همبستگی هایی می شود و روحیه مقاومت و انقلاب را دامن می زند. سه پیکار متفاوت با یکدیگر اما نیرومندی که از یک سال پیش در فرانسه شاهدش بوده ایم یعنی پیکارهای [رأی منفی به قانون اساسی] اروپا و حومه ها و نخستین قرارداد کار نکته فوق را به ما خاطر نشان می کند.

مسئله این است که امروز دیگر بر اساس حمیت حزبی یعنی بر اساس آرایش نیروهای سیاسی نیندیشیم، بلکه بر پایه مناسبات طبقاتی، بر اساس عرصه مبارزات جاری جهت دست یابی به هژمونی باید قضایا را نگریست و جسارت ائتلاف را بر نیروی خلاق اتحاد بین آنان که در پایین هستند استوار کرد.

ترجمه برای اندیشه و پیکار

این متن کوتاه در سمینار ۱۹ و ۲۰ ماه مه ۲۰۰۶ که به دعوت انجمن Espace Marx در مقر حزب کمونیست فرانسه در پاریس تشکیل شده بود ارائه شد.

<http://www.espaces-marx.eu.org>